



امام حسین به تکلیف الهی عازم کوفه شد یا به دعوت کوفیان؟

امام حسین (ع) در مواردی قیام خود را مستند به نص و تکلیف الهی و گاهی آن را مستند به دعوت مردم کوفه دانسته است. سؤال اصلی این است که کدام یک از این دو عامل، تاثیر اصلی را در قیام عاشورا داشته به گونه ای که با انتفاء آن اصل قیام منتفی می شده است؟

تا بنک: امام حسین (ع) در مواردی قیام خود را مستند به نص و تکلیف الهی و گاهی آن را مستند به دعوت مردم کوفه دانسته است. سؤال اصلی این است که کدام یک از این دو عامل، تاثیر اصلی را در قیام عاشورا داشته به گونه ای که با انتفاء آن اصل قیام منتفی می شده است؟ برای پاسخ به این پرسش باید در ابتدا نامه های مردم کوفه به امام حسین (ع) و جواب آن حضرت به ایشان را بررسی کرده سپس به بحث درباره تاثیر نص در قیام امام (ع) پرداخته است و در پایان با جمع بین ادله موجود به این نتیجه می رسد که بدون تردید علت اصلی قیام آن حضرت امر به معروف و نهی از منکر بوده است اما دعوت و بیعت مردم کوفه حداکثر اثری که داشته اتمام حجت بر آن حضرت بوده است که در ادامه نهضت خود به سوی آنان حرکت کند و از یاری آنان برای تحقق اهداف الهی خود بهره مند گردد و نیز رهبری و هدایت کسانی را بر عهده گیرد که مصرانه خواستار آمدن امام بوده و خود را نیازمند رهبری ایشان می دانستند. افزون بر این، از کلمات و سیره آن حضرت، همچون امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) استفاده می شود که امام (ع) حکومت کردن بر مردم از طریق قهر و غلبه را صحیح نمی دانستند. سؤال اصلی این است که هر یک از نص و دعوت مردم کوفه از امام حسین (ع) و بیعت آنان با نماینده آن حضرت، چه نقشی در قیام امام (ع) داشته است؟ به عبارت دیگر کدام یک از این دو عامل، تاثیر اصلی را در قیام عاشورا داشته به گونه ای که با انتفاء آن، اصل قیام منتفی می شده است؟

منظور از <نص>؛ در سؤال فوق آیات یا روایاتی است که امام حسین (ع) را به سوی قیام علیه حکومت یزید فرا می خواند و آن حضرت را مکلف به این کار می نمود، چنان که امام (ع) در مواردی قیام خود را مستند به نص نموده است، مانند آنجا که می فرماید: <انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسيرة جدی و ابی علی بن ابی طالب...> (18)؛

نص مورد استناد امام (ع) در اینجا همان امر به معروف و نهی از منکر است که به عنوان یک واجب شرعی متخذ از آیات و روایات بر عهده هر مسلمانی نهاده شده است.

از سوی دیگر امام حسین (ع) گاهی حرکت خود را مستند به دعوت مردم کوفه دانسته است چنان که در پاسخ نامه های آنان مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود به سوی آنها فرستاده و در نامه ای که همراه وی ارسال داشته مرقوم فرموده است:

<... فان كتب انه قد اجتمع رای ملاکم و ذوی الفضل و الحجی منکم علی مثل ما قدم علی به رسلکم و قرأت فی کتبکم اقدم علیکم و شیکا ان شاء الله...> (2) و اگر مسلم برای من بنویسد که نظر بزرگان و صاحبان عقل و درایت از میان شما همان است که فرستادگانتان گفته اند و در نامه هایتان خوانده ام پس به سرعت به سوی شما خواهم آمد ان شاء الله...>

برای پاسخ به سؤال مورد بحث باید ابتدا نامه های را که مردم کوفه برای امام حسین (ع) فرستاده و جواب آن حضرت به ایشان را بررسی کنیم و سپس به بحث درباره تاثیر نص در قیام امام (ع) بپردازیم و در پایان جمع بین دلایل موجود و نتیجه گیری نهایی را ارائه نماییم.

1. تاثیر دعوت مردم کوفه در قیام امام حسین (ع)

1. اولین نامه ای که شیعیان کوفه بعد از شهادت امام حسن (ع) برای امام حسین (ع) فرستادند چنین بود:

<بسم الله الرحمن الرحيم للحسين بن علي من الشيعة و شيعة ابيه امير المؤمنين سلام عليك فانا نحمد اليك الله الذي لا اله الا هو اما بعد، فقد بلغنا وفاة الحسن بن علي عليه السلام يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حيا... ما اعظم ما اصاب به هذه الامة عامة و انت و هذه الشيعة خاصة بهلاك ابن الوحي و ابن بنت النبی... و نحن شيعتك المصابة بمصیبتك، المحزونة بحزنك، المسرورة بسرورك، السائرة بسیرتك، المنتظرة لامرك، شرح الله صدرک و رفع ذکرك و اعظم اجرک و غفر ذنبک و رد عليك حقک...> (38)؛

در این نامه به صراحت سخنی از قیام و دعوت به قیام مطرح نشده بلکه بیشتر به تسلیت به امام حسین (ع) به جهت شهادت برادر بزرگوارشان و مصیبتی که از این ناحیه بر امت اسلامی و خصوصا بر شیعیان وارد شده پرداخته است و در پایان، نویسندگان نامه خود را درغم امام حسین علیه السلام شریک دانسته و در حزن و سرور و خط مشی، خویش را تابع آن حضرت شمرده اند.

دو نکته در این نامه قابل توجه است:

اول اینکه: فرستندگان نامه خود را تابع امام حسین (ع) و در انتظار امر آن حضرت دانسته اند. این تعبیر <السائرة بسیرتك، المنتظرة لامرك>؛ به طور تلویحی اشاره به این دارد که آنان منتظر موضع گیری جدیدی از سوی امام

(ع) هستند که الزاما موضعی مخالف با حکومت می باشد زیرا موضعی که تا آن زمان از سوی امام حسن (ع) و به تبعیت ایشان توسط امام حسین (ع) دنبال می شد عدم مخالفت جدی با حکومت و پذیرش و التزام به مفاد صلحنامه ای بود که با معاویه منعقد شده بود. آخرین جمله نامه <laquo>رد علیک حق</laquo> (خداوند حق تو یعنی حکومت و فرمانروایی بر مسلمین را به تو برگرداند) تاکید بر همین نکته است.

دوم اینکه: از عبارات پایانی نامه فهمیده می شود که لاقول بعضی از نویسندگان آن نسبت به موقف امام حسن (ع) در برابر حکومت معاویه چندان رضایتی نداشتند. تعبیر <laquo>المنتظرة لامرك</laquo> نشان دهنده آن است که آنان منتظر موقفی از امام حسین (ع) در برابر حکومت معاویه بودند که با موقف امام حسن (ع) مغایر باشد و الا آوردن این تعبیر چندان صحیح نخواهد بود مگر اینکه منظور نویسندگان آن بوده باشد که ما منتظر صدور هرگونه فرمانی از سوی تو هستیم؛ اعم از این که این فرمان ارائه خط مشی جدیدی در برابر حکومت باشد و یا ادامه همان خط مشی سابق که امام حسن (ع) ترسیم فرموده بود. البته این برداشت تا اندازه ای با ظاهر عبارات نامه، سازگار به نظر نمی رسد.

2. نامه دیگری که شیعیان کوفه در همان ایام برای امام حسین (ع) فرستادند توسط جعدة بن هبيرة نوشته شد و صریحا از قیام علیه حکومت معاویه و آمادگی شیعیان برای شهادت در این راه سخن می گفت:

<laquo>اما بعد، فان من قبلنا من شيعتك متطلقة انفسهم اليك لا يعدلون بك احدا و قد كانوا عرفوا راى الحسن اخيك فى دفع الحرب و عرفوك باللين لاوليائك و الغلظة على اعدائك و الشدة فى امر الله فان كنت تحب ان تطلب هذا الامر فاقدم علينا فقد وطننا انفسنا على الموت معك.</laquo> (48)

در اولین نامه سخنی از دعوت امام حسین (ع) توسط مردم کوفه به میان نیامده بود ولی در این نامه، فرستندگان آن به صراحت امام (ع) را برای به دست گرفتن حکومت به سوی خود دعوت کرده اند چراکه منظور از <laquo>هذا الامر</laquo> همان امر حکومت و فرمانروایی بر مسلمین است و افزوده اند که ما در این راه تاپای جان ایستاده ایم.

از سوی دیگر نارضایتی نگارندگان نامه نسبت به موضع گیری امام حسن (ع) در برابر حکومت معاویه که از نامه پیشین نیز به گونه ای فهمیده می شد در این نامه به طور واضحتری قابل برداشت است، لذا ایجاب می کند که امام حسین (ع) دیدگاه خود را به وضوح در پاسخ نامه بیان فرماید، از این رو حضرت در جواب آن چنین نوشت: <laquo>اما اخى فارجو ان يكون الله وفقه و سده فيما ياتى و اما انا فليس راى اليوم ذاك فالصقوا رحمكم الله بالارض و اكمنوا فى البيوت و احترسوا من الظنة مادام معاوية حيا فان يحدث الله به حدثا و انا حى كتبت اليكم براىى (58)</laquo>

بدین ترتیب امام حسین از یک طرف عملکرد برادر بزرگوار خود، امام حسن (ع) را مورد تایید قرار می دهد و خود نیز همان خط مشی را در پیش می گیرد زیرا تغییری در اوضاع سیاسی جهان اسلام حادث نشده تا موجب تغییر استراتژی امام (ع) گردد و از آنجا که استراتژی پیشین توسط یک امام معصوم تعیین شده بود پس علی القاعده با ثبات اوضاع می باید همان استراتژی ادامه یابد چرا که بین ائمه معصومین هیچ اختلافی نیست و همه آنان نور واحدند و از طرف دیگر از شیعیان می خواهد که خود را برای یک قیام احتمالی پس از مرگ معاویه آماده سازند و چنین نپندارند که دستور فعلی به عدم تحرک علیه حکومت یک دستور همیشگی است بلکه یک دستور مقطعی بوده و ناشی از شرایط خاص آن زمان و انعقاد صلح نامه با معاویه می باشد، پس باید منتظر شد که پس از مرگ معاویه، حکومت چگونه عمل خواهد کرد؟ آیا مطابق عهدنامه فرمانروایی مسلمین را به امام حسین (ع) خواهد سپرد یا عهدنامه را زیر پا گذاشته و شخصی از بنی امیه را جانشین معاویه خواهد نمود.

پس در هر حال باید انتظار کشید که پس از مرگ معاویه چه اتفاقی می افتد تا امام (ع) دستور لازم را به مردم ابلاغ نماید و به تعبیر خود آن حضرت: <laquo>فان يحدث الله به حدثا و انا حى كتبت اليكم براىى</laquo> .

3. اخبار تاریخی متعددی وجود دارد که نشان دهنده ارتباط مستمر اهل کوفه با امام حسین (ع) می باشد به گونه ای که در برخی موارد، هیاتهایی را به سوی آن حضرت می فرستادند تا دیدگاه ایشان را در خصوص مورد مزبور بدانند و کسب تکلیف نمایند. اینها گواه بر آن است که اهل کوفه، امام حسین (ع) را به عنوان رهبر واجب الطاعه خود قبول داشتند. (6) یکی از این هیاتها بعد از شهادت حجر بن عدی و یارانش به نزد امام حسین (ع) آمدند. حضرت از شنیدن خبر مزبور بسیار ناراحت شد. گزارش این ملاقات به اطلاع والی مدینه مروان بن حکم رسید، او نیز نامه ای برای معاویه نوشت و از وی کسب تکلیف کرد: <laquo>ان رجالا من اهل العراق قدموا على الحسين بن على و هم مقيمون عنده يخلفون اليه فاكتب الى بالذى ترى.</laquo> (78)

معاویه در جواب مروان، او را از تعرض به امام حسین (ع) باز داشت و عمل آن حضرت را موجب نقض مفاد صلح نامه ندانست و در عین حال نامه ای نیز برای امام (ع) نوشت و لزوم پای بندی به صلح نامه را به ایشان یادآوری کرد و ضمنا تهدید نمود که اگر علیه من کید نمایی من هم با تو کید خواهم کرد. (8)

امام حسین (ع) در پاسخ معاویه فرمود: <laquo>ما اريد حريك و لا الخلاف عليک؛ من اراده جنگ و مخالفت با تو را ندارم.</laquo> (98)

بعضی از تواریخ، پاسخ امام (ع) را با تفصیل بیشتری نقل کرده اند و آورده اند که امام (ع) پس از عبارت فوق اضافه نمود که: برای خود در پیشگاه خداوند عذری در ترک جهاد با تو نمی بینم و فتنه ای را بزرگتر از فرمانروایی تو براین امت نمی دانم: <laquo>... و ما اظن لى عبدالله عذرا فى ترك جهادك و ما اعلم فتنه اعظم من ولايتك امر هذه الامة.</laquo>

((10))

مطابق این نقل امام حسین (ع) ضمن تاکید بر این نکته که پیمان صلح با معاویه را نقض نکرده و اراده جنگ با وی را ندارد به او گوشزد می کند که وی را صالح برای خلافت بر مسلمین نمی داند و اگر در مقابل او سکوت کرده و به جنگ با وی برخاسته به دلیل شرایط خاص موجود در آن زمان است و در واقع وظیفه اولی خود را در برابر معاویه جهاد با او می داند چرا که فرمانروایی وی بر مسلمین را بزرگترین فتنه و مصیبت می شمارد اما از آنجا که جهاد با معاویه در آن زمان به دلیل وجود سیاستهای حيله گرانه معاویه و چهره کاذبی که او از خود به مردم نشان داده بود، به نتیجه مطلوب نمی رسید و موجب ریختن خون تعداد کثیری از شیعیان و تضعیف بیش از پیش موقعیت آنان در جامعه می گردید و علاوه بر اینها صلح نامه ای که بین امام حسن (ع) و معاویه به امضا رسیده بود هنوز به طور جدی توسط معاویه نقض نشده بود، لذا امام حسین (ع) به عنوان حکم ثانوی وظیفه خود را عدم اقدام به جنگ با معاویه می دید.

4. دیگر از نامه های که اهل کوفه برای امام حسین (ع) فرستاده، وی را به قیام علیه حکومت معاویه فرا خواندند زمانی بود که معاویه بر خلاف مفاد صریح صلح نامه که خلافت بر مسلمین را پس از معاویه، حق امام حسن (ع) و در صورت رحلت وی حق امام حسین (ع) می دانست، اقدام به بیعت گرفتن از مردم برای یزید کرد.

امام حسین (ع) به این نامه ها جواب مثبت نداد و دعوت آنان را برای قیام علیه حکومت نپذیرفت. گروهی از اهل کوفه به نزد محمد بن حنفیه رفتند و از او خواستند که با آنان بر ضد معاویه قیام کند، او نیز نپذیرفت و به نزد امام حسین (ع) آمده مطلب را با ایشان در میان گذاشت. حضرت در جواب برادرش فرمود: «ان القوم انما يريدون ان ياكلوا بنا و يستطيلوا بنا و يستنبطوا دماء الناس و دماءنا» (raqou; 11&)

اگر این نقل تاریخی، صحیح باشد نشانگر آن است که مردمی که آن حضرت را به قیام دعوت می کردند نه هدف خدا پسندانه ای داشتند و نه درک درستی از موقعیت امام حسین (ع) به عنوان رهبر و امام امت، بلکه به دنبال تامین منافع خود بودند و چنان که امام (ع) فرمود: «ان القوم يريدون ان ياكلوا بنا....» (raqou&); همچنین برای آنان فرقی نمی کرد که رهبری این قیام با امام حسین (ع) باشد یا با دیگری و لذا پس از آن که امام (ع) به آنان جواب منفی داد به نزد محمد بن حنفیه رفتند در حالی که بدون شک در مدت حکومت علی (ع) در کوفه متوجه جلالت قدر امام حسین (ع) و موقعیت ایشان در نزد امیرالمؤمنین (ع) و شایستگی آن حضرت برای امامت شده بودند.

این عوامل باعث شد که امام حسین (ع) به دعوت آنان پاسخ مثبت ندهد ولی در عین حال آنها را از اصل قیام مایوس نکرد و شاید این تعبیر که به دنبال نقل تاریخی فوق آمده است به همین معنا باشد که: «... فاقام الحسين علي ما هو عليه من الهموم مرة يريد ان يسير اليهم و مرة يجمع الاقامة عنهم» (raqou; 12&).

اگر این نقل، صحیح باشد نشان می دهد که امام حسین (ع) از یک طرف، از اوضاع پیش آمده ناراحت و غمگین بودند و از طرف دیگر سعی داشتند که آمادگی مردم را برای قیام علیه حکومت حفظ نمایند لذا گاهی اراده حرکت به سوی آنان می کردند و گاهی از این کار خودداری می نمودند. همچنین احتمال دارد که امام (ع) در میان دعوت کنندگان، افرادی را می شناختند که در گفتار خود صادق بودند و به این وسیله می خواستند آنان را ناامید نکنند و از قیام علیه حکومت اموی دلسرد ننمایند.

5. پس از هلاکت معاویه، شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن صرد جمع شدند و حمد خداوند را در برابر مرگ معاویه به جا آوردند. آنگاه سلیمان در ضمن سخنانی به آنان گفت: امام حسین (ع) از بیعت با یزید خودداری کرده و به سوی مکه خارج شده است. شما شیعیان او و پدرش هستید، اگر می دانید که او را یاری خواهید نمود و با دشمنش جهاد خواهید کرد برایش نامه بنویسید و او را به سوی خود دعوت کنید ولی اگر از ضعف و سستی خود می ترسید، آن حضرت را با سخنان خود فریب ندهید. همگی گفتند ما با دشمن امام (ع) می جنگیم و جانمان را در راهش فدا می کنیم. (13)

به دنبال این سخنان بود که اجتماع کنندگان در منزل سلیمان برای امام حسین (ع) نامه ای نوشتند و در صدر نامه، نام کسانی را ذکر کردند که از سران شیعه در کوفه و از اشخاص مورد اعتماد بودند؛ یعنی سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر. در این نامه پس از حمد خداوند و سپاسگزاری از او در برابر هلاکت معاویه که خلافت را غصب کرده و بدون رضای امت بر آنان مسلط شده بود و بزرگان و شایستگان امت اسلامی را به شهادت رسانده و اشرار را زنده نگاه داشته و بیت المال را در اختیار ظالمان و مترفین قرار داده بود، چنین نوشته شد: «... و انه ليس علينا امام فاقبل لعل الله يجمعنا بك على الحق و النعمان بن بشير في قصر الامارة لسنا نجتمع معه في جمعة و لا نخرج معه الى عيد و لو قد بلغنا انك قد اقبلت الينا اخرجناه حتى نلحقه بالشام ان شاء الله و السلام و رحمة الله عليك» (raqou; 14&).

در بعضی از مصادر تاریخی آمده است که دیگران نیز مطالبی نوشتند و همراه این نامه فرستادند به گونه ای که مجموع آنها در حدود یکصد و پنجاه صفحه شد. (15)

کسی که این قضیه را روایت کرده است یعنی محمد بن بشر همدانی، که خود یکی از شیعیان کوفه و شرکت کنندگان در اجتماع منزل سلیمان بن صرد می باشد، اضافه می کند که نامه مزبور را همراه عبدالله بن سبع همدانی و عبدالله بن وال فرستادیم. آنها با سرعت حرکت کردند و پس از گذشت ده روز از ماه رمضان در مکه به خدمت امام حسین (ع) رسیدند.

6. محمد بن بشر همدانی می گوید: سپس دو روز صبر کردیم و آنگاه قیس بن مسهر صیداوی و عبدالرحمن بن عبدالله ابن الکون الارجحي و عمارة بن عبید سلولی را به سوی حضرت حسین (ع) روانه کردیم. آنان در حدود پنجاه و سه نامه

را همراه خود بردند؛ نامه هایی که هر یک از سوی یک نفر یا دو نفر یا چهار نفر بود. (16)

7. محمد بن بشر همدانی اضافه می کند: پس از آن، دو روز دیگر نیز صبر کردیم و آنگاه هانی بن هانی و سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی را با نامه ای به این مضمون به سوی امام حسین (ع) فرستادیم:

«بسم الله الرحمن الرحيم، لحسين بن علي من شيعته من المؤمنين و المسلمين، اما بعد فحيلا فان الناس ينتظرونك و لا راي لهم في غيرك فالعجل العجل و السلام عليك. (17)»

8. این نامه ها به اندازه ای تکرار شد که به نوشته ابن طاووس در کتاب لهوف گاهی در یک روز شش صد نامه به دست امام حسین (ع) می رسید و در مجموع حدود دوازده هزار نامه در نزد حضرت جمع شد و مع ذلک حضرت اقدام به جواب نمی نمود.

اگر چه نامه های مردم کوفه عبارات مختلفی داشت ولی تمامی آنها در این مضمون مشترک بودند که حضرت را به سوی قیام علیه حکومت یزید فرا خوانده و به وی وعده همکاری و از خودگذشتگی داده بودند.

در بعضی از نامه ها آمده بود که ما به همراه صد هزار شمشیر با تو هستیم و از آن حضرت خواسته شده بود که در آمدن به سوی آنان تاخیر ننماید:

«انا معك و معنا مائة الف سيف (18) ، (19)»

«عجل القدوم يابن رسول الله فان لك بالكوفة مائة الف سيف فلاتاخر» (20) . (21)»

در بعضی از کتابهای تاریخی تعداد افرادی که آمادگی خود را برای یاری امام حسین (ع) اعلام کرده بودند بیش از این نیز گفته شده به گونه ای که تا یکصد و چهل هزار نفر نیز ذکر کرده اند، (20) اما حتی اگر این عدد مبالغه آمیز باشد یک مطلب، مسلم است و آن وجود اکثریت قاطع و بسیار عظیمی از مردم کوفه است که برای جهاد علیه حکومت اموی در رکاب آن حضرت اعلام آمادگی کرده بودند.

آیا به راستی صحیح بود که امام حسین (ع) در برابر این اکثریت عظیم و درخواست های مکرر آنان و نامه های فراوان شان سکوت کند و به سابقه آنها استناد نماید که در عهد امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) یاران وفاداری نبودند و آن دو امام معصوم را در برابر دشمن تنها گذاشتند؟ آیا با وجود این نامه ها و تقاضاها و اعلام آمادگی ها این احتمال تقویت نمی شد که مردم کوفه به اشتباهات و تقصیرهای گذشته خود پی برده اند و اکنون قصد جبران آنها را دارند؟

آیا بدین وسیله حجت بر امام حسین (ع) تمام نمی شد که برای قیام علیه حکومت یاورانی دارد؟

امام حسین (ع) پس از رسیدن این نامه ها و اطلاعاتی که آورندگان آنها به طور شفاهی در اختیار آن حضرت می گذاشتند خود به سوی آنان حرکت نکرد بلکه برای احراز صدق ادعای آنان برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد خویش، یعنی مسلم بن عقیل را به سوی آنها فرستاد و نامه ای به اهل کوفه نوشت که: به تمام آنچه در نامه های خود نوشته اید پی بردم و سخن اکثریت شما را دریافتم که گفته اید ما امام و پیشوایی نداریم به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را بر حق و هدایت جمع کند:

«... و قد بعثت اليكم اخي و ابن عمي و ثقتي من اهل بيتي و امرته ان يكتب الي بحالكم و امرکم و رايکم فان كتب الي انه قد اجمع رای ملاکم و ذوی الفضل و الحجی منکم علی مثل ما قدمت علی به رسلکم و قرات فی کتیکم اقدم علیکم و شیکا ان شاءالله...» (21) و اینک برادر و پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خانواده خود را به سوی شما گسیل داشتم و به او دستور دادم که مرا از وضعیت و کار و رای شما مطلع گرداند، پس اگر برای من بنویسد که نظر بزرگان و صاحبان فضل و خرد از میان شما بر همان چیزی استقرار یافته که فرستادگان شما به اطلاع من رساندند و در نامه هایتان خواندم، به سرعت به سوی شما خواهم آمد ان شاءالله. (22)»

پس از آن که مسلم به کوفه رسید و مردم کوفه گروه گروه با او به عنوان نماینده امام حسین (ع) بیعت کردند، نامه ای برای حضرت نوشت و ایشان را از آمادگی و بیعت گسترده مردم کوفه آگاه نمود.

در این هنگام بود که امام (ع) دومین نامه خود را خطاب به مردم کوفه مرقوم فرمود با این عبارات: «اما بعد فقد ورد علی کتاب مسلم بن عقیل یخبرنی باجتماعکم علی نصرنا والطلب بحقنا فسالت الله ان یحسن لنا الصنع و یتبیکم علی ذلک اعظم الاجر و قد شخصت الیکم من مکه یوم الثلاثاء لثمان مضین من ذی الحجة فاذا قدم علیکم رسولی فانکممشوا فی امرکم فانی قادم فی ایامی هذه (22) ؛ (23)» اما بعد نامه مسلم بن عقیل را که گویای اجتماع و هماهنگی شما در راه نصرت و یاری ما و مطالبه حق ما بود دریافت کردم. از خداوند مسالت دارم که آینده ما را به خیر و نیکی رقم زند و به شما در این اتحاد و اتفاق اجر عظیم عنایت فرماید. من روز سه شنبه هشتم ذی حجه به سوی شما حرکت کرده ام، پس هرگاه فرستاده من به نزد شما آمد، به سرعت کارهای خود را سر و سامان دهید که خود من نیز در این ایام وارد خواهم شد. (24)»

با نگاهی به این نامه ها می توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول نامه های که پس از شهادت امام حسن (ع) برای امام حسین (ع) فرستاده شد و گویای آمادگی مردم کوفه برای جنگیدن در رکاب آن حضرت علیه حکومت معاویه بود و دسته دوم نامه های که پس از هلاکت معاویه برای امام حسین (ع) فرستاده شد و با اصرار و تاکید فراوان از آن حضرت می خواست رهبری قیام علیه حکومت اموی و امامت مسلمین را بر عهده گیرد و تاکید می نمود که مردم کوفه در این راه آماده هرگونه فداکاری و از جان گذشتگی هستند.

پاسخ امام (ع) در برابر دسته اول از نامه ها این بود که هنوز وقت قیام فرا نرسیده و باید همچنان پای بند مفاد صلح نامه

ای بود که بین امام حسن (ع) و معاویه به امضاء رسید؛ همان گونه که سیره امام حسن (ع) نیز چنین بود. اما دسته دوم از نامه ها را حضرت فقط در زمانی پاسخ داد که تعدادشان بسیار فزونی گرفته و مطابق برخی نقل ها به دوازده هزارنامه رسیده بود؛ به این صورت که ابتدا مسلم بن عقیل را به سوی مردم کوفه فرستاد و آنگاه که نامه وی مبتنی برعزم و اجتماع مردم در راه یاری خود و مطالبه حق الهی خویش را دریافت نمود دومین نماینده خود قیس بن مسهر را به سوی آنان روانه کرد و خود به دنبال او به طرف کوفه حرکت نمود. اما آیا دعوت مردم کوفه بود که امام (ع) را به قیام علیه حکومت یزید فرا خواند به گونه ای که اگر دعوت آنان نبود قیامی نیز صورت نمی گرفت یا اینکه علت ا صلی قیام چیز دیگری بود و دعوت مردم کوفه در این میان نقش ا صلی را نداشت؟ پاسخ این سؤال را پس از طرح بخش دوم مقاله، بررسی خواهیم نمود.

2. تاثیر نص در قیام امام حسین (ع)

امام حسین (ع) از همان ابتدا که دعوت حاکم مدینه برای بیعت با یزید را نپذیرفت و آماده خروج از مدینه و شروع حرکت تاریخ ساز خویش گردید در مواردی به علت قیام خود اشاره فرموده و آن را امر به معروف و نهی از منکر و یا مبارزه با بدعت و احیای سنت دانسته که برگرفته از نصوص شرعی می باشد. در ذیل به بررسی این موارد می پردازیم:

1. امام (ع) پس از خودداری از بیعت با ولیدبن عقبه، حاکم مدینه که به نمایندگی از سوی یزید، از آن حضرت درخواست بیعت کرده بود، تصمیم گرفت به سوی مکه حرکت کند. در این هنگام وصیت نامه ای به برادرش محمد بن حنفیه نوشت و آن را با مهر خویش ممهور نمود. متن وصیت نامه چنین بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما اوصى به الحسين بن علي الى اخيه محمد بن الحنفية، ان الحسين يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عنده و ان الجنة حق و النار حق و الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور و اني لم اخرج اسرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي (صلى الله عليه و آله) اريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنكر و اسير بسيرة جدي و ابي علي بن ابي طالب فمن قبلني بقبول الحق فالله اولي بالحق و من رد علي هذا اصبر حتى يقضى الله بيني و بين القوم و هو خير الحاكمين و هذه وصيتي اليك يا اخي و ما توفيقي الا بالله عليه توكلت و اليه انيب.» (238؛ raquo)

در این وصیت، امام حسین (ع) ابتدا به توحید خداوند و رسالت پیامبر اسلام و حقانیت معاد شهادت می دهد و سپس به علت قیام خود پرداخته تصریح می فرماید که برای طغیان و تکبر و سرپیچی در مقابل حق و افساد و ظلم خروج نکردم بلکه برای طلب اصلاح در امت جدم خروج نمودم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و مطابق سیره جد و پدرم رفتار نمایم.

چند نکته در این وصیت نامه قابل توجه است:

اول اینکه: امام (ع) اقدام به نوشتن وصیت نامه می کند و درابتدای آن عقاید حقانی خود را بیان می فرماید، همچون کسی که می داند در پایان عمر خویش قرار گرفته و نزدیک است به ندای حق لبیک گوید.

بدون شک امام حسین (ع) چنین بود و از شهادت خویش به دست یزید و لشکریانش خبر داشت. دلایل بیشتر این مطلب را در بحثهای آینده ارائه خواهیم داد.

دوم اینکه: حضرت با استفاده از «انما»؛ که از ادات حصر می باشد و با آوردن جمله مثبت به دنبال جمله منفی «لا»؛ انی لم اخرج... و انما خرجت...؛ تصریح می کند که علت ا صلی قیام وی طلب اصلاح در امت اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

سوم اینکه: امام (ع) کار خود را عمل به سیره پیامبر (ص) و علی (ع) می داند و اعلام می کند که دیگران وظیفه دارند حق را پذیرفته و از او پیروی کنند و در عین حال اگر دیگران به وظیفه خود عمل نکنند وی دست از تکلیف الهی خویش بر نخواهد داشت. و با صبر و استقامت راه خود را در پیش خواهد گرفت تا خداوند در میان او و دیگران که از یاریش سرباز زدند حکم کند.

2. پس از این که امام حسین (ع) به مکه رفت در میان گروهی از صحابه پیامبر (ص) خطبه ای ایراد فرمود که در ابتدای آن به اهمیت فریضه امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد و اینکه بنی اسرائیل به دلیل ترک این وظیفه الهی مورد لعنت قرار گرفتند. سپس به موقعیت والای صحابه در میان مردم اشاره نمود و آنان را مورد مؤاخذه قرار داد که چرا در مقابل منکراتی که در جامعه اسلامی صورت می گیرد سکوت کرده و عکس العملی نشان نمی دهند.

و در پایان در مورد قیام و حرکت خود سخن گفت که برای به دست آوردن قدرت و متاع ناچیز زندگی دنیا نبوده بلکه برای نشان دادن معالم دین و انجام اصلاح در بلاد اسلامی بوده است تا بندگان مظلوم خدا در امنیت قرار گیرند و به واجبات و سنن و احکام الهی عمل شود و آنگاه به مخاطبان خود هشدار داد که اگر آن حضرت را یاری نکنند ظالمان بر آنان مسلط خواهند شد و در هت خاموش کردن نور پیامبر اسلام خواهند کوشید:

«اللهم انك تعلم انه لم يكن ما كان منا تنافسا في سلطان ولا التماسا من فضول الحطام و لكن لنرى المعالم من دينك و نظهر الاصلاح في بلادك و يامن المظلومون من عبادك و يعمل بفرائضك و سننك و احكامك...» (248؛ raquo)

در بعضی از کتب این خطبه از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده است که ظاهرا علت آن، تشابه قسمت آخر خطبه با کلامی است که از علی (ع) در نهج البلاغه آمده ولی صرف این مطلب دلیل قانع کننده ای نمی باشد زیرا احتمال دارد

که امام حسین (ع) به عنوان استشهاد به کلام پدر بزرگوارشان عباراتی از خطبه ایشان را مورد استناد قرار داده باشند. همچنین احتمال دارد که این تشابه اتفاقی بوده و ناشی از آن باشد که ائمه (ع) همگی نور واحدند و به یک گونه می اندیشند. (25)

در این خطبه نیز امام حسین (ع) انگیزه ا صلی قیام و حرکت خویش را اظهار اصلاح در سرزمین اسلامی، ارائه معالم دین، امنیت مظلومان و عمل به احکام و سنن الهی می داند که در واقع بازگشت تمامی آنها به امر به معروف و نهی از منکر است چرا که هر یک از امور مزبور معروف هایی هستند که در زمان حکومت بنی امیه ترک شده اند و امام حسین (ع) بارزترین مصداق العلماء بالله؛ است که به تصریح خود آن حضرت در همین خطبه، مجاری امور و احکام را باید در دست داشته باشد...؛ ذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه...؛ و در جهت احیای سنت و از میان بردن بدعت، از هیچ گونه تلاشی فرو گذار نکند.

علاوه بر این، سخنان امام (ع) درصدد این خطبه نیز که به اهمیت امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرده و بدیختی بنی اسرائیل را ناشی از ترک این فریضه مهم الهی می داند و بر همان اساس به علمای مسلمان هشدار می دهد که در انجام این واجب بزرگ اهمال نورزند، خود قربنه ای است بر این که هدف ا صلی حضرت در نهضتش امر به معروف و نهی از منکر می باشد و دیگر اموری که در پایان خطبه ذکر شده همگی به این مساله بر می گردد.

3. امام حسین (ع) پس از ورود به مکه نامه ای خطاب به سران قبیله شهر بصره مانند مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو، منذر بن جارود و دیگران نوشت و در ابتدا حق الهی خویش در خلافت پیامبر (ص) و امامت امت اسلامی را به آنها خاطر نشان نمود سپس اشاره کرد که گروهی این حق را از ما گرفتند و ما نیز با آگاهی بر تفوق و شایستگی خویش نسبت به این افراد، برای جلوگیری از هرگونه فتنه و اختلاف در میان مسلمانان و تضعیف آنان در برابر دشمنان خارجی، به آنچه پیش آمده بود رضایت دادیم و آرامش مسلمانان را بر حق خویش مقدم داشتیم. سپس اضافه نمود:

و قد بعثت رسولی الیکم بهذا الكتاب و انا ادعوکم الا کتاب الله و سنة نبیه فان السنة قد امیتت و البدعة قد احیت فان تسمعوا قولی اهدکم الی سبیل الرشاد...؛ (26)...اینک پیک خود (سلیمان) را همراه با این نامه به سوی شما می فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می کنم چرا که سنت مرده است و بدعت زنده شده است پس اگر سخن مرا بشنوید شما را به راه سعادت هدایت خواهم کرد.

در این نامه امام حسین (ع) پس از تاکید بر حقانیت خود نسبت به جانشینی رسول خدا و بر عهده گرفتن رهبری مسلمین پس از آن حضرت به دو نکته اشاره می کند:

نخست این که اگر ما در برهه ای از زمان از حق خود گذشتیم و در صدد باز پس گرفتن آن برنیامدیم بدان دلیل بود که این کار ما در آن مقطع زمانی موجب بروز فتنه و تفرقه بین مسلمین می شد لذا برای جلوگیری از تفرقه و خونریزی در بین مسلمانان که از اهمیت بیشتری برخوردار می باشد از مطالبه حق الهی خویش صرف نظر کردیم.

دوم اینکه در حال حاضر اوضاع جهان اسلام دگرگون شده و اسلام نه در مسیر انحراف بلکه در خطر نابودی قرار گرفته است، سنت پیامبر (ص) مرده و بدعت زنده شده است. از طرف دیگر، قیام در این شرایط فقط باعث ریختن خون عده ای از پاکان امت اسلامی نخواهد بود بلکه ثمرات مهمی را به دنبال خواهد آورد که یکی از آنها بیداری امت مسلمان و توجه پیدا کردن به حکومت ظالمانه و باطلی است که به نام اسلام زمام امور را به دست گرفته است. در چنین وضعیتی بر امام مسلمانان لازم است رهبری قیام را به دست گرفته و با تقدیم جان خود و برترین افراد در جهت احیای سنت و از میان بردن بدعت تلاش کند.

بدین ترتیب هدف ا صلی امام حسین (ع) از حرکت خود مطابق این نامه آن است که به احیای سنت به عنوان معروف امر کند و از ترویج بدعت به عنوان منکر نهی نماید.

4. امام حسین (ع) در مسیر حرکت خود به سوی کوفه با لشکر حربن یزید ریاحی مواجه شد و در منزل شراف طی دو سخنرانی مطالبی را با آنان در میان گذاشت. پس از آن در منزل بیضه موقعیت دیگری پیش آمد که امام (ع) مجدداً با سپاهیان حر سخن بگوید و حقایقی را در مورد علت قیام و حرکت خویش با آنان در میان گذارد تا بدین وسیله به عنوان امام امت، وظیفه هدایتگری خویش را حتی در حق آنان که برای جنگ با او آمده اند، به اتمام رساند. حضرت در ضمن این سخنرانی فرمود:

ایها الناس! ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله. الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استاثروا بالفیء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله و انا احق ممن غیر... (27)؛ .

در این خطبه امام (ع) ابتدا به سخن پیامبر اکرم (ص) استناد می کند که فرمود: هر که سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و پیمان الهی را در هم شکسته و با سنت رسول خدا (ص) مخالفت کرده و در میان بندگان خدا راه گناه و دشمنی را در پیش گرفته است ولی در مقابل چنین سلطانی با عمل و یا گفتار اظهار مخالفت ننماید سزاوار است که خداوند او را در جایگاه همان سلطان ظالم و در آتش جهنم داخل کند.

سپس امام (ع) این کبرای کلی را بر حکومت بنی امیه تطبیق نموده و تصریح کرده است که بنی امیه طاعت الهی را ترک کرده، پیروی از شیطان را بر خود لازم کرده اند، فساد را در جامعه ظاهر نموده و ترویج کرده و حدود الهی را تعطیل

کرده اند، فیء را (که مختص به خاندان پیامبر (ص) است) به خود اختصاص داده اند و حرام و حلال الهی را تغییر داده اند. آنگاه امام (ع) به وقعت خود اشاره کرده و فرموده است: «انا احق ممن غیر»؛ یعنی من به رهبری امت اسلامی از این مفسدین که دین اسلام را تحریف کرده اند شایسته ترم. (28)

بدین ترتیب امام حسین (ع) در این خطبه نیز علت ا صلی قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر اعلام می کند. به راستی چه منکری بالاتر از آن که یک سلطان جائر بر امور مسلمانان مسلط شود، حرام خدا را حلال کند، عهد و پیمان الهی را نقض کند، بر خلاف سنت رسول خدا عمل نماید و در میان بندگان خدا راه گناه و دشمنی را در پیش گیرد؟ 5. سید الشهداء (ع) پس از آن که در دوم ماه محرم سال شصت و یک هجری وارد کربلا شد و توقف کوتاهی نمود در جمع یاران و فرزندان و اهل بیت خویش قرار گرفت و در ضمن خطبه ای به تغییر اوضاع دنیا و آشکار شدن زشتی ها و از میان رفتن فضیلت ها اشاره نموده فرمود:

«...الا ترون الى الحق لا يعمل به و الى الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله فاني لا اري الموت الا سعادة و الحياة مع الظالمين الا برما...» (29) .

واضح است که عمل نکردن به حق و خودداری ننمودن از باطل، یکی از بزرگترین منکراتی است که باید از آن نهی کرد به گونه ای که شایسته است شخص مؤمن در چنین حالتی آرزوی لقاء الهی را داشته باشد چه اینکه زندگی در چنین جامعه ای جز رنج و نکبت نیست.

با دقت در عباراتی که در این بخش از امام حسین (ع) نقل گردید ملاحظه می شود که امام (ع) علت ا صلی قیام خود را مطابق این عبارات، امر به معروف و نهی از منکر دانسته اند. البته در بیان این مطلب گاهی به صراحت از تعبیر «امر به معروف و نهی از منکر» استفاده کرده اند مانند وصیت به محمد بن حنفیه که در ضمن آن نوشتند: «اريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنكر» (30) و گاهی از تعبیر دیگر که حقیقت آنها به امر به معروف و نهی از منکر بر می گردد اگر چه مشتمل بر عین این اصطلاح نیست. اکنون باید به سؤال ا صلی این مقاله پاسخ داد که چگونه می توان بین استناد امام حسین (ع) به دعوت و بیعت مردم کوفه با خود از یک طرف و استناد به نص از طرف دیگر جمع نمود؟ به راستی کدام یک از این دو عامل، علت ا صلی قیام آن حضرت بوده است؟

با دقت در کلمات و سخنان امام حسین (ع) می توان به این نتیجه رسید که بدون تردید علت ا صلی قیام آن حضرت، امر به معروف و نهی از منکر بوده است اما دعوت و بیعت مردم کوفه حداکثر اثری که داشته، اتمام حجت بر آن حضرت بوده است که در ادامه نهضت خود به سوی آنان حرکت کند و از یاری آنان (که وعده اش را داده و بر انجامش بیعت کرده بودند) برای تحقق اهداف الهی خود بهره مند گردد و همچنین رهبری و هدایت مردمی را بر عهده گیرد که مضرانه خواستار آمدن امام بوده و خود را نیازمند رهبری ایشان می دانستند. برای اثبات این سخن می توان به نکات زیر استناد نمود:

اول: امام حسین (ع) از همان ابتدا که به سوی بیعت با یزید فرا خوانده شد به صراحت اعلام نمود که با وی بیعت نمی کند چرا که یزید آشکارا مرتکب فسق و فجور و گناهان کبیره می شود و به هیچ وجه صلاحیت خلافت پیامبر خدا (ص) و ولایت بر امت اسلامی را ندارد.

امام (ع) در پاسخ ولید بن عتبه استاندار مدینه که وی را به بیعت با یزید دعوت نمود، فرمود: «ايها الامير، انا اهل بيت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الرحمة، بنا فتح الله و بنا يختم و يزيده رجل شارب الخمر و قاتل النفس المحترمة ملعن بالفسق و مثلى لا يبايع مثله...» (31) .

این سخن زمانی از امام (ع) صادر شد که یزید تازه به خلافت رسیده و نامه هایی برای کارگزاران خود در نقاط مختلف کشور اسلامی نوشته بود و از آنان خواسته بود تا برای وی از مردم بیعت بگیرند و تاکید کرده بود که به طور خاص در بیعت گرفتن از امام حسین (ع) و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر که در دوران معاویه حاضر به بیعت با ولی عهد او نشده بودند، شدت به خرج دهند: «خذ الحسين و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر اخذا شديدا ليست فيه رخصة حتى يبايعوا و السلام» (32) .

فردای روزی که امام (ع) این سخنان را فرمود مروان بن حکم را دید، او نیز به امام (ع) پیشنهاد کرد که با یزید بیعت کند و گفت که این کار به نفع دین و دنیای شما است. حضرت در پاسخ وی فرمود:

«انا لله و انا اليه راجعون و على الاسلام السلام اذا بليت الامة براع مثل يزيده و لقد سمعت جدی رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: الخلافة محرمة على آل ابي سفيان فاذا ارايتم معاوية على منبر فابقروا بطنه و قد راه اهل المدينة على المنبر فلم يبقروا فابتلاهم الله بيزيد الفاسق» (33) .

بدین ترتیب امام حسین (ع) به صراحت خلافت یزید را برای امت اسلامی، مصیبتی بزرگ دانسته که با وجود و استمرار آن، اصل اسلام از بین خواهد رفت «و على الاسلام السلام...» .

همچنین یزید را بدتر از معاویه دانسته است چرا که ابتلاء مردم به یزید فاسق، نتیجه آن بود که معاویه را بر منبر دیدند ولی به دستور پیامبر اکرم (ص) عمل نکرده او را به قتل نرساندند، در نتیجه خداوند نیز آنان را به شخصی بدتر از معاویه مبتلا نمود؛ بنابراین اگر قتل معاویه بر مردم لازم و واجب بوده است پس کشتن یزید به طریق اولی بر آنان واجب می باشد. آیا می توان با شخص فاسق مهذور الدم به عنوان خلیفه رسول خدا (ص) بیعت نمود؟ و آیا کسی صریحتر و شجاعانه تر از این در مورد خلافت یزید و اصل حکومت اموی سخن گفته است؟

شبهه این سخنان در موارد متعددی از امام حسین (ع) صادر شده و حضرت به صراحت اعلام نموده که به هیچ وجه با یزید بیعت نخواهد کرد حتی اگر در دنیا هیچ ملجا و ماوایی نداشته باشد: «یا اخی لو لم یکن فی الدنیا ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه...» (34) .

واضح است که خودداری از بیعت با یزید و فاسق و واجب القتل دانستن وی به معنای قیام علیه حکومت می باشد چرا که حکومت اموی هیچ گاه وجود شخصی با موقعیت ممتاز امام حسین (ع) را که به صراحت پرچم مخالفت را بر افراشته باشد تحمل نمی کند زیرا رها کردن چنین شخصیتی بدون شک موجب تضعیف و نهایتاً زوال حکومت خواهد شد. نتیجه آن که امام حسین (ع) از همان ابتدا، بیعت با یزید را حرام دانست و از آن خودداری نمود و با خروج از مدینه به سوی مکه قیام خود را به عنوان یک واجب الهی از باب امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرد در حالی که در آن هنگام هنوز هیچ خبری از دعوت مردم کوفه نبود.

دوم: اصولاً اولین نامه های مردم کوفه پس از هلاکت معاویه زمانی برای امام حسین (ع) فرستاده شد که آن حضرت قیام خود را شروع کرده و از مدینه خارج شده وارد مکه شده بود. در این هنگام بود که شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن سرد جمع شدند. سلیمان به آنان گفت که حسین (ع) از بیعت با یزید خودداری کرده و به مکه رفته است و شما شیعیان او و پدرش هستید، پس اگر می دانید که او را یاری می کنید و با دشمنانش می جنگید برایش نامه بنویسید ولی اگر از ضعف و سستی خود می ترسید، وی را فریب ندهید. آنان گفتند: خیر ما با دشمنانش می جنگیم و جانمان را در راهش فدا می کنیم. سلیمان گفت پس برای آن حضرت نامه بنویسید. (35)

بدین ترتیب امام حسین (ع) نهضت خود را بر اساس دعوت مردم کوفه شروع نکرد بلکه به تصریح خود در نامه به محمد بن حنفیه برای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر علیه یزید قیام نمود و همچنین پس از شروع قیام ابتدائی به سوی کوفه حرکت نکرد بلکه به مکه رفت و فقط پس از دریافت نامه های فراوان مردم کوفه و ارسال نماینده به سوی آنان و بیعت ایشان با نماینده آن حضرت بود که به سمت کوفه حرکت نمود.

بی تردید اگر علت اصلی قیام امام حسین (ع) دعوت مردم کوفه بود، می بایست آن حضرت در ابتدا که وی را به بیعت با یزید فرا خواندند، صریحاً از بیعت خودداری نمی کرد و آن چنان بی پرده یزید را فاسق و واجب القتل نمی دانست بلکه لازم بود با سخنانی دو پهلو امر بیعت را به تأخیر بیندازد تا از دعوت مردم کوفه مطلع گردد. و یا در صورت فشار بیش از حد می توانست از باب اضطرار و تقیه با یزید بیعت کند تا زمانی که آمادگی مردم کوفه را برای حمایت از خود و قیام علیه حکومت احراز نماید.

اگر علت اصلی قیام امام (ع) بیعت مردم کوفه بود دیگر این سخن معنایی نداشت که «لو لم یکن فی الدنیا ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه...» (36) بلکه باید می فرمود: «لو کان لی انصار لما بایعت یزید بن معاویه»؛ اگر یاورانی داشته باشم با یزید بیعت نخواهم کرد.

اگر علت اصلی قیام امام (ع) بیعت مردم کوفه بود می بایست آن زمان که حضرت از نقض بیعت توسط آنان مطلع گردید از ادامه قیام منصرف می شد و از باب اضطرار و تقیه با یزید بیعت می کرد چه اینکه یاوران خود را از دست داده بود و تکلیف قیام از آن حضرت ساقط شده بود در حالی که چنین نکرد.

سوم: امام حسین (ع) در ضمن سخنانی که در مقابل سپاهیان حر بن یزید ریاحی بیان فرمود هم به تأثیر نص در قیام خویش اشاره کرده و هم نقش دعوت مردم کوفه را در این خصوص مطرح نموده است؛ به این صورت که بر اساس نص و دستور صریح رسول خدا (ص) خود را موظف به قیام علیه حکومت یزید دانسته است؛ آنجا که می فرماید:

«یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من رای سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله...»؛ در این قسمت حضرت به یک حکم کلی شرعی که پیامبر اکرم (ص) آن را بیان فرموده اشاره می کند و آن وجوب مخالفت و مبارزه با سلطان جائری است که حرام خدا را حلال شمرده، عهد الهی را نقض کرده، با سنت رسول خدا (ص) مخالفت نموده و در میان مردم بر اساس گناه و دشمنی عمل کرده است.

سپس مصداق چنین حاکم ظالمی را یزید و حکام بنی امیه دانسته و می فرماید: «الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان...»؛

آگاه باشید که اینان (یزید و حکام اموی) پیروی از شیطان را بر خود لازم کرده و اطاعت خداوند را ترک نموده اند. فساد را ظاهر و ترویج کرده و حدود الهی را تعطیل نموده اند فیء را (که مختص به خاندان پیامبر (ص) است) به خود اختصاص داده اند و حرام الهی را حلال کرده و حلال خداوند را حرام کرده اند.

امام (ع) بر اساس این استدلال که استناد به یک نص شرعی است، مخالفت با حکومت یزید و قیام علیه آن را واجب می داند و بدین ترتیب علت قیام خود را عمل به این وظیفه الهی می داند که پیامبر اکرم (ص) بر دوش هر مسلمانی نهاده است که در حق حکومت یک حاکم ظالم زندگی می کند، حاکمی که احکام خداوند و سنت رسول او را زیر پا گذارد.

ملاحظه می شود که امام (ع) در این قسمت از سخن خود که در مقام بیان یک حکم الهی و یک واجب شرعی است (یعنی وجوب مخالفت با حاکم جائر) به هیچ وجه اشاره ای به دعوت و بیعت مردم کوفه نمی کند که خود نشان دهنده آن است که دعوت مزبور در حکم مورد اشاره دخالتی ندارد، سپس در ادامه سخن به مساله دعوت مردم کوفه و بیعت آنان بانمایند خود می پردازد و می فرماید:

و قد اتتني كتبكم و قدمت على رسلكم ببيعتكم انكم لا تسلموني و لا تخذلوني فان اتممت على بيعتكم تصيبوا رشدكم... و ان لم تفعلوا و نقضتم عهدكم و خلفتم بيعتي من اعناقكم ما هي لكم بنكر لقد فعلتموها بابي و اخی و ابن عمی مسلم...; مضمون نامه های که از شما به دست من رسیده و پیک هایی که از سوی شما به نزد من آمده این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در مقابل دشمن تنها نمی گذارید و دست از یاری من بر نمی دارید; اکنون اگر بر پیمان خود باقی مانده وفادار باشید به رشد و کمال خود دست یافته اید... ولی اگر چنین نکنید و عهد و بیعت خود را بشکنید این کار شما بی سابقه نبوده تازگی نخواهد داشت چرا که با پدرم، برادرم و پسر عمومیم مسلم نیز چنین رفتار کردید; .

امام (ع) در این قسمت از سخن، مردم کوفه را موظف می داند که به بیعت خود وفادار باشند تا از این طریق به رشد و کمال انسانی خود دست یابند و اضافه می فرماید که اگر بیعت خود را نقض کنید به ضرر خود عمل کرده اید چرا که مطابق آیه 10 سوره فتح " فمن نكث فانما ينكث على نفسه; هر کس پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان شکسته است (37" . (raquo;

نکته قابل توجه این است که حضرت می فرماید خداوند مرا از شما بی نیاز می کند " سیغنی الله عنکم "; و به هیچ وجه نمی فرماید که اگر نقض بیعت کنید من قیام و نهضت خود را تعطیل خواهم کرد. بدین ترتیب سخنان امام حسین (ع) در این خطبه به وضوح نشان می دهد که دعوت مردم کوفه نه در اصل شکل گیری حرکت و نهضت آن حضرت دخالت داشته و نه پیمان شکنی آنان در ادامه نهضت امام (ع) تاثیری داشته است. شبیه این سخنان را امام (ع) در منزل شراف بعد از نماز عصر که به امامت آن حضرت برگزار شد با لشکریان حر در میان گذاشت و فرمود:

" اما بعد ایها الناس، فانکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله و نحن اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله اولی بولاية هذا الامر من هؤلاء المدعین مالیس لهم و السائرین بالجور و العدوان و ان ابیتم الا الکراهة لنا و الجهل بحقنا و کان رایکم الآن غیر ما اتتني به کتبکم انصرف عنکم; (38) ای مردم اگر تقوای الهی داشته باشید و حق صاحبان حق را بشناسید و بپذیرید موجب خشنودی خداوند خواهد گردید. ما اهل بیت پیامبر (ص) به ولایت و رهبری مردم شایسته تر از این مدعیانی هستیم که آنچه را ندارند ادعا می کنند و راه ظلم و دشمنی با خدا را می پویند. (اما) اگر شما (از پذیرش حق ما ابا کنید و) از ماروی بگردانید و حق ما را نشناسید و رای و خواسته تان در حال حاضر غیر از آن چیزی باشد که در دعوتنامه هایتان نوشته بودید، من از آمدن به سوی شما منصرف خواهم شد.

در ابتدای این سخنان، امام حسین (ع) مقتضای تقوی و شناخت حق را این می داند که مردم پذیرای ولایت و امامت آن حضرت شوند که سزاوارترین شخص به امامت مسلمین است و درعین حال اضافه می کند که من نمی خواهم خود را بر شما تحمیل کنم، پس اگر از پذیرش حق الهی من خودداری کنید و پیمان خود را بشکنید من به سوی دیگری خواهم رفت و به نزد شما نخواهم آمد. یعنی راه حق مشخص است و وظیفه شما نیز معلوم است ولی در پذیرش حق، اجباری نیست: " لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی (39" و اگر کسی بخواهد با اختیار خود در جهت خلاف رضای الهی گام بر دارد نمی توان او را با اجبار به سوی حق پذیری حرکت داد.

در این تعبیر امام (ع) باید دقت نمود که می فرماید: اگر حق ما را نپذیرید و از رای پیشین خود برگشته باشید " انصرف عنکم; از آمدن به سوی شما منصرف خواهم شد "; و نمی فرماید نهضت و قیام خود را رها خواهم کرد و بلکه تنها به سوی دیگر حرکت خواهم کرد چرا که بیعت با یزید را حرام می دانم و از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است: " الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان "; و خلافت یزید را موجب نابودی دین اسلام می دانم " و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید "; و هیچ گاه با یزید بیعت نخواهم کرد حتی اگر هیچ ملجا و پناهی در دنیا نداشته باشم: " لو لم یکن فی الدنیا ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویة "; و یزید نیز به کمتر از بیعت یا قتل من راضی نخواهد شد و به خدا قسم با این حال مرا رها نخواهند کرد مگر اینکه خون مرا بریزند و هرگاه چنین کنند خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنها را چنان ذلیل و خوار کند که پست تر از کهنه پاره زنان گردند: " و الله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی فاذا فعلوا سلط الله علیهم من یدلهم حتی یکنوا اذل من فرام المرأة (40" (raquo;

با توجه به مطالب فوق به وضوح مشخص می گردد که علت ا صلی قیام امام حسین (ع) عمل به فریضه امر به معروف و نهی از منکر بوده و دعوت مردم کوفه و بیعت آنان با نماینده امام (ع) فقط در تعیین مسیر حرکت آن حضرت پس از شروع قیام، تاثیر داشته است; به این صورت که نامه های فراوان مردم کوفه و تقاضاهای مکرر و مصرانه آنان از امام حسین (ع) حجت را بر آن حضرت تمام کرده که شیعیانی دارد که مدعی هرگونه فداکاری در راه اسلام می باشند و خود را به شدت نیازمند رهبری آن بزرگوار می دانند. بدین ترتیب امام (ع) بر خود لازم دیده که به کمک آنان بشتابد و با یاری آنها قیام خود را ادامه دهد چرا که به این صورت احتمال پیروزی ظاهری قیام بیشتر خواهد بود.

در واقع موقعیت امام حسین (ع) از حیث اقبال عمومی مردم به آن حضرت شبیه موقعیت امیرالمؤمنین (ع) بود زمانی که پس از کشته شدن خلیفه سوم مهاجرین و انصار به نزد آن امام رفتند و آن چنان هجوم آوردند که پای علی علیه السلام لگدمال شد و عبا از دوش ایشان افتاد. وقتی مردم به چنین جمعیتی از علی (ع) خواستار پذیرش خلافت شدند آن حضرت حجت را بر خود تمام دیده فرمود:

«و لا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء ان لا یقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لا قیت حبلها على غاربها» (41) اگر حضور این انبوه جمعیت نبود و حجت بر من تمام نمی شد که یاورانی (برای پی گیری اهداف الهی خویش) دارم و اگر نبود آن پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته است که در برابر شکمبارگی ظالمی و گرسنگی مظلومی صبر و سکوت نکنند، بدون شک خلافت را نمی پذیرفتم» .

امام حسین (ع) قیام خود را بر اساس امر به معروف و نهی از منکر شروع کرد در زمانی که مردم کوفه هنوز آن حضرت را به سوی خود دعوت نکرده بودند و سپس در اثناء نهضت خویش با انبوه نامه ها و تقاضاهای مصرانه مردم کوفه رو به رو گردید و بدین گونه وظیفه دیگری بر عهده امام (ع) قرار گرفت که دعوت آنها را اجابت کند و امامت آنان را برعهده گیرد که می گفتند: «انه لیس علينا امام فاقبل لعل الله یجمعنا بك على الحق» (42) و تاکید می کردند که به سوی ما بشتاب چرا که مردم انتظارت را می کشند و جز تو کسی را به عنوان امام خود قبول ندارند، پس در آمدن به سوی ما تعجیل کن: «فجهلا فان الناس ينتظرونك و لا رای لهم فی غیرك فالعجل العجل» (43) .

امام حسین (ع) با حرکت خود از مکه به سوی کوفه به هر دو وظیفه و تکلیف الهی خویش عمل کرد؛ یکی استمرار امر به معروف و نهی از منکر در مقابل حکومت فاسد و بدعت گذار اموی و دیگری اجابت دعوت شیعیانی که رهبری نداشتند و از آن حضرت می خواستند که امامت آنان را بر عهده گیرد.

بنابراین دعوت مردم کوفه و حرکت امام (ع) به سوی آنان، در واقع یک امر فرعی بود که در اثناء قیام امام (ع) پیش آمد بدون آن که در اصل شکل گیری نهضت حسینی نقشی داشته باشد و لذا پیمان شکنی مردم کوفه نیز امام (ع) را از ادامه قیام خود منصرف نکرد.

نکته ها

1. شرط عدم وجود مفسده در انکار

یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر این است که در انجام آن گمان ورود ضرر به شخص عامل و یا مسلمان دیگری وجود نداشته باشد؛ بنابراین در صورتی که به طور عقلائی گمان ورود ضرر برود، وجوب امر به معروف و نهی از منکر بدون شک ساقط می شود و در این مساله بین فقهاء اختلافی وجود ندارد. (44) منظور از ضرر، اعم از ضرر جانی، مالی و آبرویی است. (45)

دلیل این مساله حکومت ادله نفی ضرر و نفی حرج بر ادله امر به معروف و نهی از منکر می باشد. (46) و علاوه بر آن، روایات خاصه ای نیز وجود دارد مانند روایت امام رضا (ع) که در نامه ای برای مامون نوشتند: «و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر واجب ان اذا امکن و لم یکن خیفة على النفس» (47) .

و روایت امام صادق (ع) که می فرماید: شخصی که مورد امر به معروف و نهی از منکر قرار می گیرد یا مؤمنی است که موعظه می پذیرد (و از گناه خود دست بر می دارد) و یا جاهلی است که (در اثر امر به معروف و نهی از منکر) می آموزد (و معروف و منکر را می شناسد) اما آن کس که دارای تازیانه یا شمشیر است مورد امر و نهی واقع نمی شود: «انما یؤمر بالمعروف و ینهی عن المنکر مؤمن فیتعظ او جاهل فیتعلم فاما صاحب سوط او سیف فلا» (48) .

ظاهراً منظور از «صاحب سوط او سیف» کسی است که دارای قدرت و قهر و غلبه می باشد به گونه ای که امر و نهی او باعث ورود ضرر به شخص عامل می گردد. در این صورت وجوب امر و نهی ساقط می شود.

در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است که خطاب به مفضل فرموده است: «یا مفضل؛ من تعرض لسلطان جائر فاصابته بلیة لم یوجر علیها و لم یرزق الصبر علیها» (49) کسی که متعرض حاکم ظالمی گردد و در نتیجه بلایی به او برسد پاداشی در برابر آن نخواهد داشت و خداوند صبر در برابر آن بلا را به او روزی نخواهد کرد» .

بدون شک امام حسین (ع) نه تنها احتمال عقلائی می دادند که در اثر قیام علیه حکومت یزید، ضرری متوجه خود و بستگان و یارانشان خواهد شد بلکه مطابق روایات متعددی می دانستند که به شهادت خواهند رسید. (50) پس چگونه با وجود این علم و لا اقل گمان به ضرر، با استناد به فریضه امر به معروف و نهی از منکر علیه حکومت یزید قیام کردند؟

حتی اگر مساله علم پیشین امام حسین (ع) به شهادت خویش را که از پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) شنیده و اطلاع یافته بودند، نادیده بگیریم، باز شکی در این نخواهد بود که امام (ع) پس از آن که خبر شهادت مسلم بن عقیل را دریافت کردند و از پیمان شکنی کوفیان خبردار شدند، اطمینان یافتند که ادامه قیام منجر به ضررهای جبران ناپذیری برای خود، اهل بیت و یارانشان خواهد شد، با این همه دست از قیام بر نداشتند و با همان صلابتی که آن را شروع کرده بودند، ادامه دادند. چرا؟ چگونه می توان بر اساس مبانی فقهی این کار امام (ع) را تبیین نمود؟

پیش از پرداختن به پاسخ این سؤال باید خاطر نشان کرد که عملکرد امام حسین (ع) به عنوان سنت معصوم (ع) خود یکی از منابع فقه می باشد بنابراین نباید کار امام (ع) را با موازین فقهی تطبیق نمود بلکه باید موازین فقهی را با کار امام (ع) تطبیق کرد. در این مطلب، شکی نیست لکن مقصود ما از سؤال فوق، بررسی رابطه علمی فعل امام حسین (ع) با روایات صادره از دیگر ائمه معصومین (ع) در خصوص موضوع امر به معروف و نهی از منکر می باشد، بدین معنی که می خواهیم ببینیم این دو دسته از ادله در خصوص موضوع مورد نظر با یکدیگر تعارض دارند یا خیر؟

الف: بعضی از صاحب نظران به این سؤال چنین پاسخ داده اند که در فریضه امر به معروف و نهی از منکر باید دو چیز را در نظر گرفت: 1 - موقعیت شخص عاصی، 2 - موقعیت امر به معروف و نهی از منکر کننده. اگر شخص عاصی در موقعیتی قرار دارد که عمل او برای دیگران سرمشق و الگو می باشد و گناه او موجب پیدایش بدعتی در امر دین می گردد و از طرف دیگر امر به معروف و نهی از منکر کننده نیز شخصیت برجسته ای در میان دینداران دارد و جزء اولیاء و پاسداران دین می باشد، بر وی واجب خواهد بود برای جلوگیری از ورود بدعت در دین قیام کند هر چند که این قیام منجر به ضرر مالی و جانی برای وی گردد.

اصولا بسیاری از بزرگان دین بر همین اساس مال و جان خود و نزدیکان خود را در راه دفاع از کیان و موجودیت اسلام و ولایت و جلوگیری از پیدایش خط انحرافی و التقاطی فدا کردند؛ بزرگانی همچون میثم تمارها، حجر بن عدی ها و ابوزرها. سیره پیامبران بزرگ الهی نیز چنین بوده است و اگر غیر از این بوده چه بسا هیچ یک از ادیان الهی بر روی زمین استقرار نمی یافت. حضرت ابراهیم (ع) به مبارزه با بت پرستی پرداخت و در مقابل قدرت عظیم طاغوت زمان خویش هیچ واهمه ای به خود راه نداد و نه تنها از اموال و آسایش خانواده خود در این راه گذشت بلکه جان خود را نیز در طبق اخلاص گذاشت و فرو افتادن در آتش نمرود را بر دست برداشتن از تبلیغ توحید، ترجیح داد.

حضرت یحیی (ع) که خود صاحب شریعت نبود در مقابل طاغوت زمان خویش با یک ازدواج نامشروع به مخالفت برخاست و تا آنجا به این مبارزه ادامه داد که جان خود را فدا نمود و سربریده اش در میان طشتی در مقابل آن طاغوت قرار گرفت. امام حسین (ع) نیز به عنوان جانشین بر حق رسول خدا (ص) و شخصی که بسیاری از دیده ها در جهان اسلام به سوی او متوجه بود نیز بر همین اساس وظیفه خود را قیام در برابر طاغوت اموی دانست چرا که او علنا مرتکب منکر می شد و معروف را ترک می کرد و بدعت در دین می گذاشت. (51)

بر طبق این پاسخ شرط عدم وجود مفسده در انکار مربوط به مردم عادی است و ناظر به موارد خاص و استثنایی نمی باشد. منظور از موارد خاص جایی است که موقعیت شخص عاصی و شخص امر به معروف و نهی از منکر کننده به گونه ای باشد که گناه عاصی، سرمشق دیگران واقع شده و موجب پیدایش بدعتی در دین گردد و از طرف دیگر امر به معروف و نهی از منکر کننده جزء اولیاء و پاسداران دین باشد، به صورتی که سکوت او در برابر شخص عاصی به معنای تایید شرعی وی تلقی گردد و باعث بدعت در دین شود.

اما در مورد عامه مردم همچنان شرط عدم وجود مفسده در انکار به قوت خود باقی است و لذا وظیفه آنان در برابر طاغوت های بدعت گذار غیر از وظیفه پیشوایان و بزرگان دین در این خصوص می باشد. (52)

ب: پاسخ دیگری که به سؤال مورد بحث می توان داد این است که شرط عدم وجود مفسده در انکار تا جایی اعتبار دارد که ترک انکار مفسده بزرگتری نداشته باشد چرا که اگر امر به معروف و نهی از منکر برای عامل به آن مشتمل بر مفسده باشد و از طرف دیگر ترک امر به معروف و نهی از منکر دارای مفسده بزرگتری باشد، بدون شک از باب قاعده تقدیم اهم بر مهم و دفع افسد به فاسد، باید مفسده کوچکتر را پذیرفت تا از مفسده بزرگتر خلاصی یافت. بر این اساس اگر مساله حفظ کیان دین در میان باشد به گونه ای که ترک امر به معروف و نهی از منکر موجب بدعت در دین یا از بین رفتن اصل واقعی دین گردد، در این صورت از باب وجوب حفظ اهم باید هر مهمی را فدای آن کرد، حتی اگر این مهم نفس نفیس و شریف معصوم علیه السلام باشد تا چه رسد به دیگر انسان ها.

بر طبق این بیان، هر شخصی اعم از مردم عادی و بزرگان دین وظیفه دارد که هرگاه کیان دین را در خطر دید به امر به معروف و نهی از منکر بپردازد هر چند که انجام این فریضه الهی برای او ضررهای مالی و جانی و آبرویی داشته باشد چرا که هر ضرری در مقابل حفظ دین کم اهمیت است.

در تایید این دیدگاه می توان به جملاتی از امام حسین (ع) استناد نمود که نشان می دهد آن حضرت، قیام علیه حکومت اموی را وظیفه خاص خود نمی دانسته بلکه آن را تکلیف هر مسلمانی می دانسته اند. از جمله این موارد، یکی از خطبه هایی است که امام حسین (ع) در مقابل سپاهیان حر ایراد فرموده خطاب به آنان گفت: «يا ايها الناس، ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال من راي سلطانا جائرا... فلم يغير عليه بفعل و لا قول كان حقا على الله ان يدخله مدخله...» (53) .

خطاب «يا ايها الناس» و استشهاد به کلام پیامبر اکرم (ص) که به طور مطلق فرموده است: «يا ايها الناس، ان سلطانا جائرا...» بر عمومیت تکلیف قیام در برابر حکومت یزید و عدم اختصاص آن به امام (ع) و اولیاء دین دلالت می کند. همچنین امام (ع) پس از آن که در دوم محرم الحرام سال 61 هجری وارد سرزمین کربلا شد خطبه ای ایراد نمود و در ضمن آن فرمود:

«يا ايها الذين آمنوا لا تروا الى الحق لا يعمل به و الى الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله...» . در این عبارت امام (ع) با آوردن کلمه «المؤمن» به صورت مطلق می فرماید: در چنین وضعیتی که به حق عمل نمی شود و از باطل خودداری نمی گردد شایسته است که انسان مؤمن (نه فقط اولیاء و بزرگان دین) فداکاری و جانبازی کند و خواستار دیدار پروردگارش (و درک فیض شهادت در راه او) باشد.

دعوت امام (ع) از افراد مختلف برای اینکه با او همراه شوند و در قیام علیه حکومت یزید شرکت داشته باشند نیز مؤید این مطلب است که امام حسین (ع) قیام علیه طاغوت اموی را وظیفه همگان می دانست نه تکلیف اختصاصی خود و اولیاء دین، خصوصا اینکه برخی از کسانی که امام (ع) آنان را به سوی خود فرا خواند نه تنها جزو بزرگان دین نبودند بلکه

دارای سوء سابقه نیز بودند همچون عبیدالله بن حر جعفی که از هواداران عثمان بود و پس از کشته شدن وی به نزد معاویه رفت و در جنگ صفین در صف لشکریان معاویه با علی (ع) جنگید؛ علاوه بر این که سابقه غارتگری و راهزنی نیز داشت. (54)

امام حسین (ع) خود به ملاقات عبیدالله رفت و در ضمن سخنانی به او فرمود: «وَأَمَّا أَنْتَ يَا مَعْزُومُ فَاتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّكَ أَنْتَ الَّذِي جَاءَكَ بِهَذَا الرَّجُلِ» (و اما تو ای معزوم! بترس از خدا زیرا که این مرد است که تو را به اینجا رسانیده است)؛ و در این میان به او یادآوری کرد که این مرد را به نزد خود آورده و در میان مردم خود جای داده است. (55)

بدین ترتیب به نظر می رسد که دیدگاه دوم در پاسخ سؤال مورد بحث قوی تر بوده با ظواهر ادله و روایات سازگارتر می باشد. اگر چه ممکن است بتوان از حیث نتیجه عملی بین هر دو دیدگاه جمع کرد، به این بیان که یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، احتمال تاثیر امر و نهی در شخصی است که مورد امر و نهی قرار می گیرد. در این مورد بین فقهای شیعه اختلاف نظری دیده نشده (56) و برای اثبات آن به دلایلی تمسک کرده اند، مانند روایت مسعدة بن صدقه که می گوید از امام صادق (ع) شنیدم که در مورد معنای حدیث نبوی «وَأَمَّا أَنْتَ يَا مَعْزُومُ فَاتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّكَ أَنْتَ الَّذِي جَاءَكَ بِهَذَا الرَّجُلِ» (و اما تو ای معزوم! بترس از خدا زیرا که این مرد است که تو را به اینجا رسانیده است)؛ و در این میان به او یادآوری کرد که این مرد را به نزد خود آورده و در میان مردم خود جای داده است. (55)

«وَأَمَّا أَنْتَ يَا مَعْزُومُ فَاتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّكَ أَنْتَ الَّذِي جَاءَكَ بِهَذَا الرَّجُلِ» (و اما تو ای معزوم! بترس از خدا زیرا که این مرد است که تو را به اینجا رسانیده است)؛ و در این میان به او یادآوری کرد که این مرد را به نزد خود آورده و در میان مردم خود جای داده است. (55)

بر این اساس ممکن است گفته شود وقتی حاکم ستمگری همچون یزید بر جامعه اسلامی سلطه دارد حاکمی که به حق عمل نمی کند و از باطل خودداری نمی نماید (الا ترون الى الحق لا يعمل به و الى الباطل لا يتناهى عنه)، حاکمی که در جهت از بین بردن سنت پیامبر (ص) و زنده کردن بدعت گام بر می دارد (فان السنة قد اميتت و البدعة قد احيت)، مردم عادی اطمینان پیدا می کنند که امر و نهی آنان در برابر چنین حاکمی بی تاثیر خواهد بود و بلکه علاوه بر آن، ضررهای جانی و مالی نیز برای خود آنان خواهد داشت و بدین ترتیب به دلیل فقدان یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، این واجب الهی از عهده آنها ساقط می باشد.

اما در مورد اولیاء و بزرگان دین وضعیت به این صورت نیست زیرا به دلیل پایگاهی که این قبیل افراد در میان مردم دارند و الگو بودن آنان برای مردم، بدون شک قیامشان علیه حاکمان ستمگر بی تاثیر نخواهد بود و می توان اطمینان به تاثیر گذاری آن در وضعیت جامعه اسلامی پیدا کرد و در بدترین شرایط کمتر از این نخواهد بود که امر به معروف و نهی از منکر آنان احتمال تاثیر دارد و همین اندازه برای تحقق شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر کافی است.

نتیجه آنکه اگر چه امر به معروف و نهی از منکر وظیفه تمامی مسلمانان است نه فقط بزرگان دین اما در برابر حاکمان ستمگری همچون یزید که بر عدم پذیرش حق و عمل کردن به باطل اصرار می ورزند، یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر که احتمال تاثیر می باشد، برای عامه مردم حاصل نمی گردد لذا این وظیفه در شرایط مزبور از عهده آنان ساقط خواهد بود ولی از آنجا که در مورد اولیاء و بزرگان دین، این شرط محقق است لذا از این جهت، وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر عهده آنان ثابت بوده و ساقط نمی باشد.

بر این اساس از نظر عملی دیدگاه اول و دوم در پاسخ سؤال مورد نظر به یکدیگر نزدیک می شوند (اگر چه از حیث نظری و عملی همچنان با یکدیگر فرق دارند) چرا که در شرایطی همچون شرایط زمانی امام حسین (ع) در برابر حکومت یزید، غالباً فقط اولیاء و بزرگان دین هستند که احتمال تاثیر در امر به معروف و نهی از منکر آنان وجود دارد در حالی که برای عامه مردم به طور معمول این شرط تحقق ندارد و لذا امر و نهی بر آنان واجب نمی باشد. (58)

2. نقش رضایت و پذیرش مردم در قیام امام حسین (ع)

از نکات قابل توجه در نهضت امام حسین (ع) توجه آن حضرت به عنصر رضایت و پذیرش مردمی است. توضیح اینکه اگر چه امام (ع) قیام خود را قبل از دعوت مردم کوفه و بر اساس امر به معروف و نهی از منکر شروع کرد ولی در اثناء قیام که نامه های بی شمار مردم کوفه به دست آن حضرت رسید فقط زمانی حاضر شد به سوی آنان برود که پسر عموی خود مسلم بن عقیل را به سمت آنها روانه نمود و با دریافت گزارش کتبی مسلم از اوضاع کوفه، احراز نمود که مردم آن سامان پذیرای مقدم حضرتش می باشند.

امام (ع) در نامه ای که به همراه مسلم برای کوفیان فرستاد به این مطلب توجه نموده فرمود: «وَأَمَّا أَنْتَ يَا مَعْزُومُ فَاتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّكَ أَنْتَ الَّذِي جَاءَكَ بِهَذَا الرَّجُلِ» (و اما تو ای معزوم! بترس از خدا زیرا که این مرد است که تو را به اینجا رسانیده است)؛ و در این میان به او یادآوری کرد که این مرد را به نزد خود آورده و در میان مردم خود جای داده است. (55)

چنان که پیشتر گفته شد مطابق پاره ای از نقل های تاریخی تعداد نامه هایی که کوفیان برای امام (ع) فرستادند دوازده هزار نامه بود.

این تعداد نامه با توجه به مضامین آنها که همگی امام (ع) را بر حرکت به سوی کوفه و قیام علیه حکومت یزید تشویق می نمود و به ایشان وعده یاری و جانبازی در راه وی را می داد، می توانست هر شخص دیگری را مطمئن سازد که مردم کوفه به آمدن امام (ع) رضایت دارند و پذیرای مقدمش هستند لکن امام حسین (ع) با دقت چشمگیری به این نامه ها اکتفاء ننموده، مسلم بن عقیل را به سوی کوفیان فرستاد تا از نزدیک واقعیت را دیده و به آن حضرت گزارش دهد تا

بدین وسیله حضرت احرار نماید که رای بزرگان و صاحبان فضل و خرد از میان کوفیان بر همان امری استقرار یافته است که در نامه های شان نوشته بودند و پیک هایشان شفاها به امام (ع) گفته بودند.

بدیهی است که اجتماع رای بزرگان و صاحبان فضل و خرد نشانگر آراء عمومی مردم می باشد چرا که به طور معمول مردم تابع بزرگان خویش هستند و به ندرت ممکن است اتفاق بیفتد که رای صاحبان فضل و خرد مورد توجه مردم قرار نگیرد و آراء عموم بزرگان و خردمندان جامعه گویای آراء عمومی نباشد خصوصا در اوضاع آن زمان جامعه اسلامی که مردم مسلمان توجه زیادی به رای بزرگان خود داشتند و معمولا از آنان پیروی می کردند.

از دیگر جملات امام حسین (ع) که نشانگر توجه آن حضرت به عنصر پذیرش مردمی است کلامی است که در منزل شراف بعد از اقامه نماز ظهر خطاب به سپاهیان حر بیان فرمود: «... و ان کنتم لمقدمی کارهین انصرف عنکم الی المكان الذی جئت منه الیکم (60)»; اگر از آمدن من ناراضی هستید به مکانی که از آنجا آمده ام مراجعت خواهم نمود».

امام (ع) شبیه همین سخنان را پس از نماز عصر نیز در همان منزل و خطاب به همان مخاطبان ایراد کرد و فرمود: «... و ان ایتم الا الکراهة لنا و الجهل بحقنا و کان رایکم الآن غیر ما اتتنی به کتیکم انصرف عنکم (61)»; اگر از ما روی بگردانید و حق ما را نشناسید و رای شما در حال حاضر غیر از آن باشد که در دعوت نامه هایتان نوشته بودید، من از همین جا مراجعت کرده به سوی شما نخواهم آمد».

بی تردید چنان که پیشتر نیز گفته شد و از ظاهر عبارت هم پیدا است، مراجعت امام (ع) به معنای انصراف از قیام نیست بلکه به معنای خودداری از رفتن به سوی مردم کوفه است چرا که امام (ع) همچون پدر و برادر بزرگوارش هیچ گاه نمی خواهد خود را بر مردم تحمیل نماید و بدون رضایت آنان برایشان مسلط شود و حکومتی بر مبنای «تغلب» استوار سازد.

همان گونه که امیرالمؤمنین (ع) نیز فقط زمانی حاضر به پذیرش امر حکومت و خلافت ظاهری شد که مردم از هر سو به نزد وی آمده با اصرار فراوان از ایشان خواستند که خلافت را بپذیرد چنان که خود فرمود: «... و بسطتم یدی فکففتها و مددتموها فقبضتها ثم تد اککنتم علی تداک الابل الهمیم علی حیاضها یوم وردها حتی انقطعت النعل و سقط الرداء و وطی ء الضعیف و بلغ من سرور الناس بیعتهم ایای ان ابتهج بها الصغیر و هدج الیها الکبیر و تحامل نحوها العلیل و حسرت الیها الکعب» (62) دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید تا آن که بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان پامال گردیدند. آن چنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند و بیماران بر دوش خویشان سوار و دختران جوان بی نقاب به صحنه آمدند» (63).

امام حسین (ع) نیز خود را بر مردم تحمیل ننمود و با رضایت آنان بود که خلافت را پذیرفت چنان که خود آن حضرت در نامه ای به این مطلب تصریح نموده است:

«... و ان علیا رضوان الله علیه لما مضی لسیبله... ولانی المسلمون الامر بعده...» (64).

خلاصه آن که از کلمات و سیره امام حسین (ع) همچون امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) استفاده می شود که حکومت کردن بر مردم از طریق قهر و غلبه را صحیح نمی دانستند و هیچ گاه از این طریق برای به دست آوردن حکومت استفاده نمی کردند و به فرموده مقام معظم رهبری:

«... یکی از شاخصه های حکومت امیرالمؤمنین (ع) (این است که) برخاسته از اراده مردم و خواست مردم است. «تغلب» یعنی از راه غلبه و زور بر مردم حاکم شدن در منطق امیرالمؤمنین (ع) نیست. با این که خود را بر حق می دانست اما کنار نشست تا وقتی مردم آمدند، اصرار کردند، ابرام کردند، شاید گریه کردند که آقا شما بیا زمام امور ما را در دست بگیر، آن وقت آمد و زمام امور مردم را در دست گرفت. خودش گفت که اگر مردم نیامده بودند، اگر مردم اصرار نمی کردند، اگر این طلب جدی مردم نبود، من علاقه ای به این کار نداشتم... مردم قدرت را به او سپردند او هم قدرت را گرفت و بعد با اقتدار آن قدرت را نگه داشت...» (65).

پی نوشت ها:

- (1) بحارالانوار، ج 44، ص 329؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 188.
- (2) تاریخ طبری، ج 7، ص 235، مقتل خوارزمی، ج 1، ص 196 - 195.
- (3) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 258.
- (4) ابو حنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص 203.
- (5) همان.
- (6) ر.ک: محمد نعمة السماوی، موسوعة الثورة الحسینیة، ج 4، ص 105، دارالمرتضی، بیروت، 1422.
- (7) ابو حنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص 205.
- (8) همان؛ تاریخ ابن کثیر، ج 8، ص 164.
- (9) ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص 206 - 205.
- (10) تاریخ ابن کثیر (البداية و النهایة)، ج 8، ص 164.

- (11) ابن كثير، البداية و النهاية، ج 8، ص 163.
- (12) ابن كثير، البداية و النهاية، ج 8، ص 163; نیز ر.ک: جلال الدين سيوطي، تاريخ الخلفاء، ص 192.
- (13) تاريخ طبري، ج 3، ص 227; ارشاد مفيد، ص 210; ابن طاووس، اللهوف، ص 14.
- (14) همان; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 90; ابن جوزي، تذكرة الخواص، ص 244.
- (15) تاريخ ابن اثير، ج 3، ص 385.
- (16) ابن طاووس، اللهوف، ص 15.
- (17) همان.
- (18) تاريخ طبري، ج 3، ص 278.
- (19) همان.
- (20) همان.
- (21) تاريخ طبري، ج 7، ص 235; ارشاد مفيد، ص 204; مقتل خوارزمي، ج 1، ص 196 - 195.
- (22) تاريخ طبري، ج 7، ص 289; البداية و النهاية، ج 8، ص 168.
- (23) مقتل خوارزمي، ج 1، ص 188; بحارالانوار، ج 44، ص 329.
- (24) ابن شعبه حراني، تحف العقول، ص 170، 168; بحارالانوار، ج 97، ص 79.
- (25) ر.ک: محمد نعمة السماوي، موسوعة الثورة الحسينية، ج 4، ص 183; همچنين در بسياري از كتب روايي اشاره نشده است که اين خطبه را امام حسين (ع) پس از شروع قيام خویش و خودداري از بيعت با يزيد و حرکت از مدینه به سوی مکه ايراد فرموده يا قبل از آن ولي از ظاهر عبارات اخير خطبه که می فرماید: اللهم انک تعلم انه لم یکن ماکان منا تنافسا فی سلطان... به نظر می رسد که امام (ع) اين خطبه را پس از شروع نهضت خویش ايراد فرموده و ظاهرا عبارت «ماکان منا» اشاره به نهضت آن حضرت می باشد. برخی از نویسندگان نیز همین نظر را پذیرفته اند ر.ک: ماخذ پیشین.
- (26) تاريخ طبري، ج 7، ص 240.
- (27) تاريخ طبري، ج 7، ص 300; مقتل خوارزمي، ج 1، ص 234; بحارالانوار، ج 44، ص 381.
- (28) در بحارالانوار، اين جمله به صورت «انی احق بهذا الامر» نقل شده است که صراحت بیشتری در معنای رهبری امت اسلامی دارد.
- (29) تاريخ طبري، ج 7، ص 300; مقتل خوارزمي، ج 2، ص 5; اللهوف، ص 79.
- (30) مقتل خوارزمي، ج 1، ص 188; بحارالانوار، ج 44، ص 329.
- (31) تاريخ طبري، ج 7، ص 216; مقتل خوارزمي، ج 1، ص 182; لهوف، ص 19.
- (32) ر.ک: بحارالانوار، ج 44، ص 325.
- (33) لهوف، ص 20; مقتل خوارزمي، ج 1، ص 185.
- (34) مقتل خوارزمي، ج 1، ص 188.
- (35) تاريخ طبري، ج 3، ص 277; ابن اثير، ج 3، ص 385; لهوف، ص 14.
- (36) مقتل خوارزمي، ج 1، ص 188.
- (37) تمام آیه چنین است: «ان الذين يبایعونک انما يبایعون الله يدالله فوق ايديهم فمن نکث فانما ينکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیہ الله فیسؤتيه اجرا عظيما». اين آیه راجع به بيعت مسلمانان با پیامبر اکرم (ص) است و امام حسين (ع) که جانشین بر حق پیامبر (ص) است آن را بر خود تطبيق نموده و ضرر نقض بيعت از سوی مردم را فقط متوجه خود آنان دانسته است.
- (38) امين الاسلام طبرسي، اعلام الوری، ص 232; بحارالانوار، ج 44، ص 377.
- (39) سوره بقره، آیه 256.
- (40) تاريخ طبري، ج 7، ص 275; کامل ابن اثير، ج 4، ص 39; اعلام الوری، ص 231.
- (41) نهج البلاغه، خطبه 3، ص 50.
- (42) تاريخ طبري، ج 3، ص 277; کامل ابن اثير، ج 3، ص 385.
- (43) لهوف، ص 15.
- (44) ر.ک: جواهر الکلام، ج 21، ص 371.
- (45) ر.ک: همان ماخذ.
- (46) ر.ک: همان ماخذ; سيد احمد خوانساری، جامع المدارک، ج 5، ص 405.
- (47) عيون الاخبار، ج 2، ص 124، دارالعلم، قم.
- (48) وسائل الشیعة، ج 11، ص 400 و 401.
- (49) وسائل الشیعة، ج 11، ص 401.
- (50) به عنوان نمونه رجوع کنید به: الخرائج راوندی، ص 26; مدينة المعاجز بحرانی، ص 244; بحارالانوار، ج 44، ص 331; لهوف، ص 23; تاريخ طبري، ج 7، ص 275; تاريخ طبري، ج 5، ص 383; لهوف، ص 65; البداية و النهاية، ج 8، ص 169;

کامل الزیارات، ص 75؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 226. روایات زیادی در این خصوص از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است. برای دیدن برخی از آنها، غیر از آنچه مورد اشاره قرار گرفت رجوع کنید به کتاب سیرتنا و سنتنا، تالیف علامه امینی و کتاب موسوعة الثورة الحسينية، ج 4، ص 194 به بعد تالیف محمد نعمة السماوی.

(51) ر.ک: محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص 132 - 131، چاپ انتشارات اسلامی، قم، ص 74.

(52) ر.ک: مآخذ پیشین؛ ناصر مکارم شیرازی [آیه الله]، القواعد الفقهیه، ج 1، ص 437؛ مدرسة الامام علی ابن ابی طالب (ع)، قم 1416.

(53) تاریخ طبری، ج 7، ص 300؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 280.

(54) ر.ک: تاریخ طبری، ج 7، ص 168؛ محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی (ع)، ص 140.

(55) تاریخ طبری، ج 7، ص 306؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 282.

(56) جواهر الکلام، ج 21، ص 367.

(57) وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب 2، حدیث 1.

(58) البته در چنین شرایطی اگر شخص امر به معروف و نهی از منکر کننده دیگران را به یاری خود دعوت کند بر آنان لازم خواهد بود که به یاریش بشتابند زیرا به فرموده پیامبر اکرم (ص) «من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» (اصول الکافی، ج 2، ص 164، حدیث 5).

(59) تاریخ طبری، ج 7، ص 235؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 267.

(60) تاریخ طبری، ج 7، ص 297 و 298؛ ارشاد مفید، ص 224 و 225.

(61) همان.

(62) نهج البلاغه، خطبه 229.

(63) ترجمه از مرحوم محمد دشتی.

(64) مسند الامام المجتبی (ع)، عزیزالله العطاردی، ص 332.

(65) سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با مردم به مناسبت 13 رجب 1423 مصادف با 81/6/30، روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 6735، 81/6/31، سال بیست و چهارم، ص 3.